



وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا

دوره یازدهم

جلسه هشتم (۱۳۸۷/۳/۲۷)

«...»^۱؛ «أَنَّمَا» برای حصر است؛ یعنی کلام را محصور می‌کند). ما فقط شما را برای وجه خدا اطعام می‌کنیم. وجه چیست؟ وجه صورت، رو. روی خدا چیست؟ وقتی شما می‌خواهید با یک شخصی روبرو شوید نگاه به صورتش می‌کنید نگاه به دستش که نمی‌کنید. اگر نگاه به دستش با نگاه به پایش کنید برای طرف سؤال می‌شود که این چرا به خودم نگاه نمی‌کند. نگاه به چهره‌ام نمی‌کند؟! نگاه به چهره انسان می‌کنید. پس وجه خدا آن بعدی از خداست که انسان وقتی می‌خواهد با خدا روبرو شود، با آن روبرو می‌شود. شما وقتی می‌خواهید با خدا روبرو شوید، دعا کنید، نیایش کنید، با کدام بعد روبرو می‌شوید؟ با صفات علیا و اسماء حسنی روبرو می‌شوید، آنها می‌شوند وجه‌الله. با رحمت خدا، غفران خدا، عفو الهی، رزاقیت الهی، ستر عیب و با ستاریت او روبرو می‌شوید، می‌گویید: یا ستارا! یا رحمن! یا رحیم! وجه خدا این‌هاست. ما به خاطر وجه خدا داریم به شما غذا می‌دهیم. پس اگر بگوییم این وجه خدا همان اخلاص برای خداست، این هم مانعی ندارد. «...»

«^۲؛ و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم. جزا پاداش عملی و تشکر زبانی است. البته تشکر برای بنده زبانی است ولی برای خدا عملی است. برای خدا شکر زبانی معنا ندارد؛ شکر خدا عملی است. حتی اگر خدا در قرآن از یکی سپاسگذاری کرد، آن هم بهترین پاداش عملی است. آنهایی که در حقشان آیات الهی نازل شد چه پاداشی از این بالاتر؟! تشکر خدا تشکر عملی است. اینکه می‌فرماید: «...»^۳، شکور بودن خداوند این است که یک نعمت‌هایی را به بنده عطا

می‌کند. اما تشکر بنده یک تشکر زبانی است. می‌فرماید: ما نه از شما پاداش می‌خواهیم و نه از شما تشکر می‌خواهیم. این نشانه عمل خالص است که دنبالش توقع نشود. اگر کاری برای کسی انجام دادی و به دنبالش توقع ایجاد شد بدان که عملت خالص نبوده است (البته معنایش این نیست که با ریا بوده). یک روایت می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ مُكْفَرٌ»؛ مؤمن مورد ناسپاسی است. بعد سؤال می‌شود از امام یعنی چه؟ امام صادق^(ع) فرمودند: به خاطر اینکه عمل صالح، عمل مخلصانه بالا می‌رود، خدا او را بالا می‌برد. «...»^۴؛ سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند، و عمل صالح را بالا می‌برد. بعد

امام می‌فرمایند: چون عمل بالا می‌رود دیگر چیزی از آن باقی نمی‌ماند که کسی بخواهد تشکر کند. پس نشانه قبولی عمل ناشکری شخصی است که انسان در حقش خوبی کرده است. البته از این برداشت بد نکنید. این قاعده مطلق با قید اطلاق نیست. این نیست که اگر کسی از عملش شکرگزاری شد پس بگویید تو عملت خالص نبود، عکس آن هم همیشه درست نیست؛ معنایش این طوری نیست، ولی غالباً نشانه عمل صالح و عمل خالص اینطوری است. در روایت داریم که امیرالمؤمنین^(ع) فرمود: کسی که احسان کند به آدمی که شایسته احسان نیست، خداوند تشکر او را بر این عمل کننده حرام می‌کند و دچار کفران او می‌شود. اینها را نباید خلط کرد. یک وقتی محدوده اینها را گم نکنید. عده‌ای هستند نادرست کار انجام می‌دهند، برای شخص ناشایسته کار انجام می‌دهند و از تشکر و سپاس هم محروم می‌شوند. به هر حال این یک قاعده است که اگر شما برای خدا کاری انجام دادید و از شما تشکر نشد بدانید عمل شما مورد قبول خداست. اینکه فرموده‌اند: «اتق شر من احسنت الیه»؛ بترس از شر کسی

۱- دهر آیه ۹

۲- همان

۳- فاطر آیه ۳۰

۴- فاطر آیه ۱۰

که به او احسان کردی معنایش همین است. مگر احسان کردن جزایش شر است؟! «**اتق شر من احسنت الیه**» به همین حقیقت اشاره دارد که شما احسان می‌کنید به خاطر خدا کاری برای کسی انجام می‌دهید ولی او به جای اینکه به شما خوبی کند به شما شر می‌رساند. بنابراین یک روایت دیگری از امیرالمؤمنین^(ع) است که اگر تو برای کسی احسانی کردی و او در جواب تو شکر نکرد این باعث زهد و بی‌رغبتی تو در شکر و خوبی نشود؛ چون کس دیگری از تو تشکر خواهد کرد (خدای شکور از تو تشکر خواهد کرد). این هم یک نکته.

» **«! ما از پروردگاران خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت است. «قمطیریر» یعنی**

شدید، عبوس هم که معلوم است. این ظاهراً استعاره است. استعاره یک نوع مجاز است که بین آن و معنای اصلی یک تشابهی باشد. روز سخت را تشبیه کرده است به چهره عبوس، یعنی درهم و پرخشونت. می‌فرماید: **ما می‌ترسیم از روزی عبوس و سخت.** سؤال می‌شود که آنها از خدا می‌ترسند به خاطر قیامت یا از قیامت می‌ترسند به خاطر خدا؟ یعنی مخوف اصلی خدا است یا قیامت؟ می‌توانیم بگوییم که اگر از قیامت هم می‌ترسند به خاطر ترس از خداست. یا این جوری بگوییم: اگر از خدا می‌ترسند به خاطر ترس از قیامت است. بعضی‌ها اول را گفتند و بعضی‌ها دوم را. به نظر می‌رسد که حقیقت مطلب این است که ما از خدا می‌ترسیم به خاطر قیامت و منافاتی هم با توحید ندارد. و اتفاقاً عین توحید است. ظاهرش آدم خیال می‌کند که این با توحید تنافی دارد. در حالیکه این طوری نیست. ما از خدا می‌ترسیم به خاطر قیامت. یعنی چه؟ به خاطر اینکه خدا محل ترس نیست ذاتاً. خدا رحمت واسعه است. ذاتاً مهربان است؛ رحمت مطلق است. رحمانیتش عین ذاتش است. پس جای ترس ندارد. نباید از این جور موجودی ترسید. پس از چی می‌ترسیم؟ از عدلش می‌ترسیم. از ظهور عدالتش در روز قیامت. این آقای قاضی خیلی مهربان است، اما من از قانون و عدالتش می‌ترسم. بنابراین ما از خود آن قاضی نمی‌ترسیم، از قانونش و عدالتش می‌ترسیم. از خدا هم نمی‌ترسیم از عدلش می‌ترسیم. از این می‌ترسیم که خداوند با عدلش با ما رفتار کند. خوب، عدل خدا در کجا ظهور دارد؟ در روز قیامت. می‌گوید: ما از خدا می‌ترسیم به خاطر روزی عبوس و سخت. در واقع گو اینکه یوماً منسوب به نزع خافض است. یعنی حرف جر آن برداشته شده است. آیه اینگونه بوده است: **«إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا مِنْ يَوْمٍ عَبُوسٍ قَمَطِرِيرٍ»**؛ ما از خدا می‌ترسیم از روزی که بسیار تلخ، تند و شدید است. پس در این آیات چند ویژگی برای ابرار شمرد: (قرآن ملاک و الگو می‌دهد، شما می‌توانید خودتان را با این تطبیق دهید. همین صفات را به آن اهمیت دهید. اگر شما به همین صفات اهمیت دهید می‌شوید جزء ابرار. الان هم می‌توانید نگاه کنید ببینید چقدر این طور هستید. در کدام یک از این صفات تا چند درجه هستید. هر جا تصور دارید خودتان را بالا برید). ۱- وفای به نذر. ۲- ترس از خدا، ترس از قیامت. ۳- دادن غذایی که انسان دوست دارد و یا انفاق کردن از چیزهایی که انسان دوست دارد. برای خدا هم این کار را انجام دهد. ۴- خوف از خدا آن هم به خاطر روز قیامت و عدل الهی.

در آیه بعد می‌فرماید: **«...»**؛ (بخاطر این عقیده و عمل) خداوند آنان را از شر آن روز ننگه می‌دارد.

فاء، فاء تفریع است (فرع است). فرع چیست؟ فرع معنای قبل. ما اگر بخواهیم ترجمه فارسی کنیم باید بگوییم: بالنتیجه؛ در نتیجه. چرا خدا آنها را ننگه داشت از شر آن روز؟ می‌توانیم بگوییم به خاطر همین صفات. این صفاتی که دارند؛ یعنی وفای به نذر و ترس از خدا و غذا به دادن به مسکین و یتیم و فقیر با وجود اینکه آن غذا را دوست دارند. می‌توانیم خم متفرع بر امر آخری بدانیم. بگوییم که چون از خدا می‌ترسند، خدا آنها را از شر روز قیامت ننگه می‌دارد. در واقع این آیه در اباحیگری مذهبی را بسته است. بعضی‌ها می‌گویند قیامت هم خدا کریم است. قیامت هم خدا کریم است یعنی چه؟ یعنی من نمی‌ترسم. درست است، خدا رحیم است اما قیامت را امن کرده است برای کسانی که اینجا از خدا می‌ترسند. پس اگر تو می‌خواهی نترسی آن هم با تکیه به کرم خدا، بدون عمل، این اصلاً جایگاهی ندارد و نمی‌شود. بگویند: آقا چرا از قیامت نمی‌ترسی؟ بگوید: خدا کریم است. این غلط است. خدا در قرآن گفته کسانی می‌توانند این حرف را بزنند که اینجا از خدا بترسند. در را بسته است. یعنی اگر انسان بخواهد از

خدا نترسد با تکیه بر اینکه خدا کریم است، این فایده ندارد. این امید، امید درستی نیست. همان تعبیر به امانی، که قرآن کرده یکی همین است. که بعضی‌ها گناه می‌کنند بعد که از آنها سؤال می‌شود که چرا گناه می‌کنید؟ می‌گویند: توکل بر خدا! امید خدا! خدا، خدای کریمی است. این حرف، حرف غلطی است. خدا می‌فرماید: «...»؛ رحمت من همه

چیز را در برگرفته است، اما رحمت خاص. «...»؛ برای کسانی می‌نویسم که از خدا می‌ترسند و چون

تقوا مراتب دارد، هر چه ترس از خدا بیشتر شد آن رحمت و آن امنیت روز قیامت بیشتر است. قرآن می‌فرماید: «

...»؛ آنها که ایمان آوردند، و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند، ایمنی تنها از

آن آنهاست. این امنیت برای کیست؟ می‌گوید: آنها که ایمان می‌آورند و ایمانشان را هم به ظلم آلوده نکنند. ظلم چیست؟ هر نوع گناهی ظلم است. دروغ ظلم است؛ غیبت ظلم است؛ فحشا و منکر ظلم است. یا ظلم به خود است و یا ظلم به مردم است و یا ظلم به هر دو است. آن کسی که ایمان بیاورد و ایمانش را هم به ظلم آلوده نکند. «الا المم» (مگر گناه صغیره). «

«؛ امنیت برای آنهاست. نه اینکه اینجا بنشینند به امید امنیت الهی در قیامت مرتب گناه کند؛ اینکه نمی‌شود. کج‌فهمی

واژه‌ها و بدفهمی حقایق باعث می‌شود که ما درست عکس مقصود حرکت کنیم. اینجا می‌فرماید: « پس در این فاء تفریع

خیلی حرف است. می‌گوید: به خاطر این که اینها از خدا ترسیدند از شر قیامت امانشان داشت. یعنی آقایی که از خدا نمی‌ترسی، نمی‌توانی بگویی من از قیامت نمی‌ترسم. تو از قیامت نگران باش. تو آنجا مشکل داری. اینطور تکیه کردن به کرم الهی، غرور است. «...»؛ خدا آنها را از شر آن روز ننگه می‌دارد. شر آن یکی ترس و وحشت است (فزع اکبر)؛ اینکه

بعضی‌ها نمی‌دانند بالاخره به بهشت می‌روند یا به جهنم یا اینکه بعضی‌ها می‌دانند عاقبتشان خسران است. برای ابرار هیچ کدام از این‌ها نیست. لغزشگاه‌هایی که در قیامت است؛ صراط، منزل، میزان. خدا از شر اینها در امانشان می‌دارد. ظاهراً امنیت آن روز هم به این است که فرشتگان می‌آیند و مرتب به آنها بشارت می‌دهند. می‌گویند: ناراحت نباشید! مشکلی برای شما نخواهد بود. دیدید! در این آموزشهای نظامی می‌گویند: نترسید! این نارنجکی که منفجر می‌شود مشقی است. کاری به کسی ندارد. اول امنیتشان می‌دهد. اینکه قرآن می‌فرماید: «...»؛

فرشتگان مدام فرود می‌آیند و بشارت می‌دهند نترسید! اندوهگین هم نباشید! وعده ما و شما در بهشت. شما اصلاً مشکلی ندارید. امنیت روز قیامت برای این مؤمنان است. کسانی که اول این طوری بودند. بعد می‌فرماید: «...»؛

و آنها را می‌پذیرد در حالی که غرق شادی و سرورند. هر دو را هم نکره آورده است. به خاطر اینکه به ما بفهماند که هیچ کدامش قابل فهم نیست. نکره آوردن دلائلی دارد. یکی این است که ما شخص را نمی‌شناسیم. جاء رجل. نمی‌دانیم کیست. یک وقتی نمی‌خواهیم معرفی‌اش کنیم. یک وقت است که می‌خواهیم تحقیرش کنیم. یک وقت می‌خواهیم تعظیمش کنیم. یک وقت می‌خواهیم بگوییم این قدر این بزرگ و عظیم است که اصلاً قابل شناسایی نیست؛ قابل فهم نیست. این را عرض کردم در بحث‌های قبلی، این کلماتی که در مورد بهشت و دوزخ است، تماماً از ابتدا تا انتها نکره آورده است. هیچ کدام الف و لام ندارد. «سلاسل»، «اغلالات»، «سعیرا»، ما برای کافران سلاسل، اغلال و سعیر آماده کردیم وسایل اسباب جهنم. «مزاجها کافورا»، «نضره»، «سرورا»، «جنه»، «حریرا»، «شمسا»، «زمهریرا»، «بانیه»، «من فزه»، «اکواب»، «قواریرا»، «کاسا»، «زنجبیل»، همه اینها نکره آمده است. چرا نکره آمده؟ چه وسائل عذاب و چه وسائل نعمت بهشت، می‌خواهد بگوید این قابل تعریف نیست. حد و

۱- اعراف آیه ۱۵۶

۲- همان

۳- انعام آیه ۸۲

۴- فصلت آیه ۳۰

۵- دهر آیه ۱۱

مرزی که شما بتوانید در این دنیا درک کنید، وجود ندارد. فقط بدانید خیلی عظمت دارد. یکی از ویژگی هایی که خداوند به ابرار می دهد همین سرور و شادمانی است که در روز قیامت نصیب آنها خواهد شد.

«؛ و در برابر صبرشان، بهشت و لباسهای حریر بهشتی را به آنها پاداش می دهد، «ما» در

«، ما مصدریه است. یعنی وقتی با فعل جمع شود، تأویل به مصدر می برد؛ یعنی «و جزائهم بصرهم». مای مصدری

کارش این است که با فعل تشکیل مصدر می دهد. یا به اصطلاح نحوی فعل را تأویل به مصدر می برد. «

حرف باء هم باء سببیت است. یعنی به سبب صبرشان (به خاطر صبرشان). خدا جزا می دهد به آنها به خاطر صبرشان بهشت و حریر را. «حریر» یکی از نعمت های بهشت است. وقتی می گوید بهشت، حریر هم یکی از آنهاست. برای چه حریر را جداگانه گفت؟ اصطلاحاً به این می گویند: ذکر خاص بعد از عام. «...؛ مگر صلاه وسطی جزء

صلوات نیست؟ بر نمازها محافظت کنید. وقتی می گوید: «... صلاه وسطی» هم در آن است. ولی دوباره

می گوید: صلاه وسطی. این دلالی دارد. یکی برای تأکید این خاصی است که ذکر می شود. مثلاً می گویم: مدیر می رود سر کلاس به معلم تازه وارد می گوید: هوای این کلاس را داشته باش، خیلی کلاس خوبی است؛ هوای آقای فلانی را هم داشته باش! این کلاس را هوایش را داشته باش، فلانی هم در آن است. ولی این شخص را دوباره ذکر می کند که بگوید: این استثناء است. یا مثلاً خداوند می فرماید: «...؛ ما انسان را به والدینش به احسان سفارش کردیم، «...»؛ مادرش

او را با ناتوانی روی ناتوانی حمل کرد. به این می گویند: ذکر خاص بعد از عام. یا مثلاً می فرماید: «

...؛ ای مؤمنان نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از

اینها بهتر باشند. وقتی گفت قوم، شامل زنان هم می شود. بعد می فرماید: «...»؛ زنان هم یکدیگر را مسخره

نکنند. به این می گویند: ذکر خاص بعد از عام. بهشت که گفتیم حریر هم در آن است. لباس حریر و نعمت های دیگر هم هست. چرا حریر را بعد از آن ذکر فرمود؟ اولاً این که نکره فرمود به خاطر این است که بگوید شما نمی توانید بفهمید این حریر چه لذتی دارد. هر کدام از لذت های بهشتی، از نعمت های بهشتی یک لذت منحصر به فردی دارد. در دنیا شما مثلاً می گویند: قند کجاست چای بخوریم؟ می گویند: قند نیست. با خرما می خورید همان مزه شیرینی را دارد. خرما نیست عسل می خورید همان شیرینی را دارد. ولی در بهشت اولاً تنوع و تکرار بسیار زیاد است. مثلاً در دنیا ما چند رقم میوه داریم بشمارید به پنجاه نمی رسد. میوه های آسیایی و آفریقایی و اروپایی را روی هم بگذارید صد تا می شود. میوه خوردنی. ولی قرآن می فرماید: «...»؛

نمی خواهد بگوید چند خروار میوه. می خواهد بگوید تنوعش زیاد است. مثلاً مرکبات پنج رقم، شش رقم، آنجا چند میلیارد رقم است هر کدام هم یک مزه ای دارد که آن یکی ندارد. در دنیا چند رنگ داریم (رنگ اصلی)؟ شش رنگ. آنجا میلیون ها رنگ است. خیلی رنگ هایی که اینجا وجود ندارد. فرض کنید سرخی وجود نداشت. شما می دانستید سرخی چیست؟ حریر آنجا یک لذتی دارد که با هیچ چیز دیگر این لذت پیدا نمی شود حالا این چه ربطی دارد به «...؟ صبر تلخ یا شیرین؟ زمخت

است یا نرم؟ زمخت است. ناخوشایند است. شما دست می کشید روی حریر می گویند: به به! چه قدر نرم است. دست دارید دست بکشید روی حریر. ولی اگر بکشید روی برزنت دو بار که می کشید پوست دستتان می رود، خوشتان نمی آید. می گوید: پاداش تحمل تلخی صبر، یکی همین حریر بهشتی است. چون ما معتقدیم در نظام پاداش دهی و مجازات دهی الهی تناسب وجود دارد.

۱- دهر آیه ۱۲

۲- بقره آیه ۲۳۸

۳- لقمان آیه ۱۴

۴- حجرات آیه ۱۱

۵- واقعه آیه ۳۲

می‌گوید: تو آن تلخی را تحمل کردی امروز نوبت این شیرینی است. بار آن خشونت صبر را کشیدی، پاداش آن این حریر لطیف است. ظاهراً به نظر می‌آید این حریر را که ذکر می‌کند تناسب با پاداش دارد. یعنی پاداش صبر یکی‌اش حریر بهشتی است. اگر آن نرمی و لطافت حریر بهشتی را می‌خواهی باید صبر کنی. حالا چیست؟ مثل حریر دنیاست؟ یک لطافت صرف؟ نه این طوری نیست.

بسم الله الرحمن الرحيم

سؤالات:

* در مورد هاله نور توضیح بفرمایید، چون ما نمی‌دانیم چه جوابی به مخالفان بدهیم با این شبکه تبلیغاتی بدخواهان که جوانهایمان را فریب می‌دهند؟ می‌گویند: آقای دکتر احمدی نژاد بعد از برگشت از دانشگاه کلمبیا، به آیت‌الله جوادی گفته‌اند که بعضی‌ها مشاهده کرده‌اند که دور من را هاله‌ای از نور گرفته بود. من که نشنیدم. از این دروغ‌ها مثل قضیه باجناقها، که خودتان دیدید به ایشان پر بسته‌اند گفتند: ما تا حالا چهار باجناق پیدا کردیم که خودمان هم نمی‌دانستیم. بعد گفتند که هیچ کدام از باجناقهای من کار دولتی ندارند. از این دروغها پر به ایشان بسته‌اند خیلی بی‌انصافی عجیبی در حق ایشان روا شد. این تهمت‌ها و افتراها، علی‌رغم اینکه مقام معظم رهبری بارها تأکید کرده‌اند که اینها واقعیت ندارد این سیاه‌نمایی‌ها، ولی گوش بعضی از مردم بدهکار نیست گویی حرف دروغ را راحت‌تر می‌پذیرند تا حرف راست!! حالا من گیرم ایشان چنین چیزی را گفته باشد، سلمنا گفته باشد، چه اشکالی دارد؟ یک نفر می‌آید می‌گوید: من خواب امام زمان را دیده‌ام که گفته است تو آدم خوبی هستی. شما هم رفتید به یک مرجعی گفتید: یک نفر خواب امام زمان را دیده است که امام زمان در خواب گفته است که من آدم خوبی هستم آیا این جرم است؟ این گناه دارد؟ اول سه نفر سر هم دعوا می‌کردند که خروس می‌خواهد تخم بگذارد حالا روی آهن تخم بگذارد بهتر است یا روی خاک تخم بگذارد بهتر است!! یک نفر هم آمد گفت: اصلاً خروس تخم نمی‌گذارد! اول با پیش فرض غلط به موضوع عنوان گناه داده‌اند بعد هم آن را سر دست کرده‌اند. بر فرض این طور بوده، یکی آمده و گفته باشد آقای دکتر شما که آنجا نشسته بودید هاله‌ای از نور را گرد شما مشاهده کردم. ایشان هم به این اقا اعتماد داشته خواسته بگوید که امام زمان به من عنایت داشتند من کاری که کردم خودم نبودم عنایت اقا صاحب‌الزمان بوده است و این تعبیر را به کار برده است. این گناه دارد؟ آیا ادعای الوهیت است؟ آیا ادعای امامت است؟ ادعای نبوت است؟ ضمن اینکه هیچ استحاله‌ای ندارد، چون می‌دانید که همه مؤمنان نور دارند. قرآن می‌فرماید: «...»

حرکت می‌کند. هر مؤمنی به اندازه مرتبه ایمانی که دارد نور دارد. چشم اهل بصیرت هم آن نور را می‌بیند. یعنی شما که اینجا نشسته‌اید هاله‌ای از نور را دارید اینجا پیدا نیست در آن دنیا پیدا است. این تصریح خود قرآن است. اینقدر روی این تبلیغ کرده‌اند که گویی کلمه شرک‌آمیز از دهان ایشان بیرون آمده و یک کفر عظیم گفته است. آقای فلان که با لباس روحانی رفت و با دختران بی‌حجاب دست داد، فوراً گشتند کلاه شرعی برایش درست کردند هیچ اشکال هم ندارد، آن هیچ مسئله‌ای نیست و هزار خلافکاری دیگر. حالا بنده خدا بر فرض آمده که از قول یکی دیگر نقل کرده، آیا گناه دارد؟ جرم مرتکب شده؟ هر کسی این سؤال کرد بگویید که این چه اشکالی دارد؟ و در کجای آن شرعاً اشکال دارد؟ آیا نظایرش نبوده؟ بوده، الان هم هستند بسیاری از علما و عرفا که چشم بصیرت دارند. آن هاله نور مؤمن که در روز قیامت پیدا می‌شود را در همین دنیا دیده‌اند. اصلاً می‌شناسند که این مؤمن است. قرآن در مورد پیغمبر می‌فرماید: «...»

... می‌فهمیم که این مؤمن است. از کجا می‌شناسد؟ همان نور را می‌بیند. هر مؤمنی به اندازه ایمانش نور دارد. آری همین مؤمنین عادی، در قرآن آمده است که منافقین به مؤمنین می‌گویند: «...»

شما پرتوی برگیریم، «...»؛ به آنها گفته می‌شود: به پشت سر خود بازگردید و کسب نور

۱- حدید آیه ۱۲

۲- بقره آیه ۲۷۳

۳- حدید آیه ۱۳

کنید. این چیز گزافی نیست. بر فرض گیریم که گفته باشد (من نمی دانم که گفته یا نه)، چه اشکالی دارد؟ و این از نقطه قوت‌های ایشان است که اینقدر کارشان محکم است که مخالفین وی باید اینها را علم کنند تا بتوانند بر علیه او حرف بزنند چیز دیگری پیدا نکرده‌اند. حالا شما ببینید و این خودش نشان قوت است. گشته و این را پیدا کرده است. بعدش هم ما هرگز نمی‌خواهیم از معصومیت کسی دفاع کنیم. این ربطی به قوه مدیریت و تیزهوشی در مسائل اجرایی، فهم دقیق مسائل ندارد. اصلاً ربطی به آن ندارد. این مثل این می‌ماند که کسی به یک جراح برتر گیر دهد که لباسش این جور است و به درد ما نمی‌خورد! این چه ربطی به کار جراحی او دارد؟! او استاد جراحی است هر چه می‌خواهد باشد. نه، یک کم اخلاقش تند است اخلاقش هم تند باشد کارش چگونه است؟ می‌گوید: کارش عالی است. می‌گوییم: این اصلاً ربطی به بحث اجرا ندارد، ربطی به بحث لیاقت اجرایی ندارد. منتها اینها می‌خواهند به هر قیمت که شده یک بلوایی را درست کنند، فلان خانم اشرفزاده گفته بود که اگر ایشان این بار رأی بی‌آورد ادعای امام زمانی می‌کند. حالا بنده خدا چه کرده؟ گفته: «اللهم عجل لولیک الفرج». جرمش هم این بوده است! اینها بی‌انصافی است! خدا! ان شاء الله به بعضی‌ها یک ذره انصاف بدهد. ایشان معصوم نیست بنده هم چنین عقیده‌ای ندارم، هیچ وقت هم از عصمتش دفاع نکرده‌ام. یک جایی رفته بودیم سخنرانی، یک آقای گفت: پس آقا در مورد این چه می‌گویید؟ گفتیم: آقا ما آمده‌ایم که اثبات کنیم که ایشان اصلح است نیامده‌ایم که اثبات کنیم که ایشان معصوم است. یک نگاهی کرد و رفت.

* در بحث‌های قبل مطرح شد که بین شاکله و عمل انسان رابطه طرفینی وجود دارد ولی طبق روایت بعضی وقتها که انسان به انجام عمل صالحی عادت می‌کند، خداوند برای اینکه در انسان تکبر و عجب پیدا نشود مانع انجام عمل صالح می‌شود. مثل خواندن نماز شب، لطفاً جواب دهید که چگونه شاکله تحت تأثیر عمل صالح است دوباره تغییر می‌پذیرد.

ما می‌گوییم تأثیر شاکله به صورت اقتضایی است یعنی لولا المانع؛ اگر مانعی نباشد، اثر می‌کند. می‌گوییم: مقتضای شاکله زیبا، عمل زیباست؛ مقتضای شاکله زشت، عمل زشت است. مقتضای عمل صالح، ایجاد شاکله زیباست؛ مقتضای عمل زشت، ایجاد شاکله زشت است. وقتی می‌گوییم یک چیزی مقتضی چیز دیگر است، محققین می‌گویند: اقتضا تأثیر در حد علتی است که اگر مانع نداشته باشد، به این اقتضا می‌گوید. مثلاً می‌گویند: آتش می‌سوزاند، حالا اگر ماده‌ای را روی شیء آب بمالند که مانع نفوذ آتش شود، اقتضای سوزاندن از بین خواهد رفت. یا فلان دارو مسموم‌کننده است، اگر پادزهر به شخص تزریق کنند، از حالت اقتضا می‌افتد. پس اینکه گفتیم تأثیر شاکله به صورت اقتضاست، در حد اقتضاست. اتفاقاً باید اینگونه باشد چون اگر اینگونه نباشد، دیگر اختیار از دست انسان خارج می‌شود؛ شاکله انسان هر چه حکم کرد انسان مجبور است انجام دهد و این جبری می‌شود. دیگر نمی‌شود شاکله را تغییر داد. پس اراده بر اقتضای این شاکله غالب است و موضوع روشن می‌باشد.

آیه ۱۳ می‌فرماید: «...؛ این در حالی است که در بهشت بر تخت‌های زیبا تکیه کرده‌اند. «مُتَّكِنِينَ»

یعنی تکیه‌دهندگان. «فیها» یعنی در آن بهشت. «الارائك» جمع اریکه است، یعنی تخت پادشاهی. «...»

«؛ در آن بهشت نه آفتاب را در آنجا می‌بینند و نه سرما را. در قرآن کلمه «ارائك» خیلی تکرار شده است. بعضی جاها

می‌فرماید: «متقابلین»؛ یعنی تکیه زده‌اند بر تختها و رو به روی هم نشسته‌اند. چه سری است که اینقدر روی این نعمت بهشتی مانور می‌دهد؟ عرض شد که هر یک از نعمتهای بهشتی لذتی منحصر به فرد دارد که در هیچ شیء دیگری یافت نمی‌شود. در هیچ شیء دیگری آن نعمت و آن لذت نیست و مخصوص به خودش است. یکی از آن لذتها تختهایی برای مؤمنان است که در مقابل همدیگر می‌نشینند، این است که از لذت عشقی که به هم دارند دوستی که با هم دارند بسیار بهره‌مند می‌شوند. به قول حافظ: «روح را صحبت ناچس عذایی است الیم». اگر انسان با آدمی که از جنس خودش نیست همنشین و همدم شود، این عذاب دردناک و آزاردهنده است. اگر شما با آدمی همسفر شوید که هم عقیده و هم فکر و هم خط شما نیست چقدر برایتان سخت است!! در اتوبوس ده - دوازده ساعت کنار یک آدمی باشید که عقاید مخالف شما دارد، چقدر برایتان تلخ است! در یک کوپه قطار با آدمی همدم شوید که او را نمی‌خواهید، این برای آدم تلخ است؛ برعکس اگر انسان در یک سفری در یک جایی در محیطی، همدم با انسانی شود که دوستش دارد خیلی زندگی برایش شیرین می‌شود. خود همین همدمی خیلی لذت‌بخش است. همدمی با محبوب! هر چه درجه محبت بالاتر برود این همدمی لذتش بیشتر است. هر چه علاقه شدیدتر شود، لذت این همدمی بیشتر است، تا جایی

می‌رسد که هر چه لذت به آن محبوب می‌رسد به وجود محب هم سرایت می‌کند؛ یعنی عشق به یک مرحله‌ای که رسید، لذتها و رنجهای محبوب به وجود محب جریان و سریان پیدا می‌کند. مثال مادر: اگر چاقویی، دست فرزند مادری را ببرد، مادر فریاد می‌زند، شاید بیشتر از آن بچه فریاد بزند. ببینید درد از وجود بچه به وجود مادر سریان پیدا کرد. همچنین اگر پدر یا مادری فرزندشان یک موقعیت عالی به دست بیاورد آنها فریاد شوق می‌زنند. بیشتر از آن مقداری که حتی بچه لذت می‌برد. این یک نمونه نازل است. در بهشت این عشق صدها برابر شدیدتر است. یکی از خصوصیات بهشتیان این است که نسبت به یکدیگر نهایت محبت و عشق را دارند؛ یعنی عشق آتشینی که در دنیا داستانش هم پیدا نمی‌شود. در لیلی و مجنون هم دیده نمی‌شود. اینگونه همدیگر را دوست دارند. خیلی شدید، بنابراین نه تنها لذتهایی که خودشان می‌برند و می‌فهمند، لذتهای آنها را هم می‌فهمند. یعنی می‌شود که یکی عسل بخورد شما شیرینی آن را بفهمید؟ لذت آنجا اینگونه است؛ یعنی حس‌ها به هم راه دارند. این نشستن بر روی تختها و در مقابل یکدیگر، لذتی دارد که قابل وصف نیست. اینکه قرآن در این باره زیاد فرموده، چون یک لذت زائدالوصف عجیبی دارد. اگر به شما بگویند که کنار زیباترین ساحل در دنیا به تنهایی بروید هیچ لذتی برایتان ندارد! ولی اگر بگویند: یک همسفر خیلی خوب داشته باشید در این بیابانهای لم یزرع، گشتی بزینم خیلی لذتش بیشتر از آن است. چرا؟ چون همسفر محبوبی داریم. کسی یک همدم بدی داشته باشد، بهترین امکانات هم داشته باشد، زندگی برایش تلخ است. اما کسی همدم خوبی داشته باشد، امکانات کم هم داشته باشد. زندگی برایش شیرین است، می‌فرماید: «...» در آن بهشتها

بر تختها تکیه زده‌اند. نشستن در آن سریرها لذتهایی دارد. سریرها از سنخ سریرهای دنیایی نیستند. در روایت داریم که همه اجزای بهشت شعور دارند. اگر کسی یک طوطی داشته باشد که زبان داشته باشد، به صاحبش بگوید: من به تو افتخار می‌کنم؛ یک اسبی داشته باشد که وقتی سوارش می‌شود (مثلاً) با او حرف بزند و بگوید: من افتخار می‌کنم که دارم تو را حمل می‌کنم. این چه لذتی دارد؟ آیا حاضر است این اسب را بفروشد؟! در روایت است: وقتی مؤمن روی سریر بهشتی می‌نشیند این سریر از شوق به اهتزاز و حرکت در می‌آید، «إِذَا جَلَسَ الْمُؤْمِنُ عَلَى سُرِيرِهِ اهْتَزَّتْ سُرِيرُهُ فَرَحًا»؛^۱ چون بهشت دارالحيوان است، سرای حیات است، همه اشیاء شعور دارند مثل دنیا مرده نیست. کهنگی در آن راه ندارد؛ لذتش سیری ندارد، دنیای دیگری است. اصلاً تختهای دنیایی را فکر نکنید، ذهنتان را هرگز به دنیا محصور نکنید! همانطور که ذات اقدس الهی قابل درک نیست، نعمتهایی هم که از ذات اقدس و از ناحیه جلال و جمال او ساطع شده، قابل درک نیست. تا نبینی نمی‌شود که بفهمی چیست؟

«شمس» هم به معنای آفتاب و هم به معنای خورشید، می‌توان ترجمه می‌شود، به قرینه «زمهریر»، یعنی گرما نیست، سرما هم نیست. این نیست که تابستان شود و محتاج وسایل خنک‌کننده باشیم، در دنیا تابستانش اذیت‌کننده است. ولی یکی از کارهای خیرش این است که چربیهای زیادی بدن را آب می‌کند. شما عرق می‌کنید و از طریق همین هوای گرم تابستان خیلی از سموم بدن دفع می‌شود. حالا اگر بیابید گرما بخورید، رنج گرما را می‌برید؛ اگر این گرما را نخورید، این چربی در بدنت می‌ماند و بعد از دو روز مرض چاقی، مریضی قلبی، مریضی ریه و هزار مرض دیگر می‌گیرید. هر طرف که بگذارید رنج را باید ببری. سرمای زمستان هم خیلی خاصیت دارد، اگر سرمای زمستان را بخوری، رنج سرما را می‌بری و اگر نخوری کلی مرضها در بدنت می‌ماند. دنیا اینگونه است؛ مهره را هر طرف بگذاری، باختی؛ رنج را باید ببری، یا رنج نقد یا رنج نسیه! اما آخرت اینگونه نیست. «...»

«...» در آن بهشت نه آفتاب را در آنجا می‌بینند و نه سرما را. هوای آن در نهایت اعتدال است. الان

در دنیا مناطقی را داریم مثل جنوب شرقی آسیا، که تمام آنجا سرسبز است؛ مثلاً بعد از چین خیلی سرسبز است مثل برونه‌ای، تایلند، اندونزی، مالزی و سنگاپور، این طوری هستند که زمستان و تابستان ندارند. اصلاً مردمش زمستان و تابستان را نمی‌شناسند! فصل خشک و فصل باران، حداقل دما ۲۵ و حداکثر هم ۳۲، هیچ وقت از ۳۲ بالا نمی‌رود از ۲۵ هم پایین نمی‌آید؛ نه زمستان دارد و نه تابستان! به دلیل رطوبت فراوان هوا خورشید هم خیلی ملایم می‌تابد و اصلاً دیده نمی‌شود. این یک نمونه نازل است دنیایی است.

آیه بعدی می‌فرماید: «

...»؛ نزدیک است به ایشان سایه های بهشت. یعنی چه نزدیک است؟ و این چه

لذتی دارد؟ «...»؛ و چیدن میوه‌ها بسیار آسان و رام است. خیلی قانعانه از کنار این آیات نگذرید، همه

اینها سر نخ حقایق بزرگی هستند. من دیدم که خیلی از مفسرین به این آیه «...» قناعت کرده‌اند و گفته‌اند:

سایه‌هایش خیلی به هم نزدیک است. یعنی چه که سایه‌هایش به هم نزدیک است؟ بر فرض هم که به هم نزدیک باشد، سایه که دوری و نزدیکی ندارد، خود شیء نزدیکی و دوری دارد! مثلاً سایه درخت بسیار بلند ۵۰ متری با سایه درخت ۵ متری روی زمین افتاده دیگر سایه دوری و نزدیکی ندارد. اگر شما یک باغ و یا یک قصر عظیمی داشته باشید، مثلاً فرض کنید یک شخصی در همه شهرهای قشنگ دنیا قصری و یا باغی کنار دریا دارد، آیا می‌تواند از همه‌اش استفاده کند؟ شاید در عمرش یکبار به همه‌شان نتواند برود. شخصی می‌گفت: یکی از پزشکان یزد که کلی از مردم فقیر و دارا پول گرفته بود یک خانه‌ای در یکی از دهات اطراف خریده بود با تجهیزاتی که چند صد میلیون ساخته بود، قسم خورده بود که هنوز یک بار فرصت نکرده بودم که بروم و از آنجا استفاده کند. فقط پول یک مشت ملت فقیر و بدبخت آنجا گیر کرده است هیچ خاصیت دیگری برای آقا نداشته است. حالا مثلاً اگر کسی یک باغی داشت ده کیلومتر مربع، هزار هکتار، می‌تواند از هر چه درخت دارد استفاده کند؟ می‌تواند از هر میوه‌ای که می‌خواهد بخورد؟ می‌تواند از سایه همه درختها و از لذت همه آنها بهره ببرد؟ نه نمی‌تواند! چون که اگر این گوشه بنشیند آن گوشه نیست و آن گوشه دیگری بنشیند این گوشه نیست، هر جا برود از جای دیگری دور است. این آقا برود در این شهر آن شهر نیست در آن شهر برود در این شهر نیست. از این خانه استفاده کند، در آن خانه نیست. بهشت اینگونه نیست. دقت کنید و ذهنتان را آماده کنید برای قبول یک مطلب خیلی سخت! خدا یک استعداد به بهشتی داده، چه طور وقتی ما حرف می‌زنیم یک دفعه کسی دیگر حرف می‌زند می‌گوییم که تو حرف زن. یک نفر حرف بزند ما که نمی‌توانیم دو تا حرف را بشنویم. ولی میلیاردها بنده و ماهی و مرغ و پرندگان تسبیح خدا را می‌کنند و همه را می‌شنود. حاجت همه را هم می‌داند. این قدرت الهی است، خدا اگر بخواهد این قدرت را به بنده منتقل کند می‌تواند. امام زمان^(ع) این قدرت را ندارد؟ این همه آدم که صبح جمعه دعای ندبه را می‌خوانند آن وقت او حرف یک نفرشان را می‌شنود؟! حرف همه را می‌شنود. خدا در آخرت به مؤمن یک قدرتی داده است که همه نعمتهای که خدا به او داده است این نیست که وقتی به نعمتی مشغول شد از لذت نعمت دیگری غافل شود. این را می‌خواستیم به شما بگویم که این سرنخ بسیار بزرگ است و نمی‌خواهد سایه را بگوید. چرا ما اینقدر در فهم قرآن قناعت می‌کنیم؟! قناعت در فهم حقایق قرآن بد است! آیه بعدی را هم خواهیم گفت که آن هم یک سرنخ دیگری است. نه اینکه فقط سایه‌های درختان بهشت نزدیک است. بله، هر چه درخت در آن ملک بهشتی است، سایه‌اش به او نزدیک است. شما در باغ کوچکی که می‌روید زیر درخت سرو که می‌نشینید از سایه درختان دیگر دور هستید، از لذت آنها محروم هستید. می‌خواهید از آنها لذت ببرید باید از این یکی محروم شوید. اما بهشت اینگونه نیست، همه سایه‌هایش نزدیک است. نه تنها همه سایه‌ها، همه مزه‌هایش هم حاصل است. نه تنها همه مزه‌هایش، همه لذتهای دیگرش هم حاصل است. این چه قدرت عجیبی است که آدم دارد!! آنجا انسان قدرت عجیبی دارد، پس این اختصاص به سایه ندارد. این که می‌گوید: «...» فقط

نمی‌خواهد بگوید که سایه هر چه درخت است به مؤمن نزدیک است و می‌تواند از همه سایه‌ها لذت ببرد، بلکه می‌خواهد بگوید که هر چه لذت است به مؤمن نزدیک است؛ منتها تحمل ما کم است. خدا هم یک گوشه‌ای از نورانیت را به ما نشان می‌دهد که چشممان را نزند و کورمان کند. گوشه‌ای را به ما نشان می‌دهد. این قرآن گنج است، باید در اعماق آن بروند تا ببینند که چه عظمتی نهفته است.

فراز بعدی می‌فرماید: «...»؛ باز اینجا می‌بینیم که به صورت مفعول مطلق تأکیدی آورده است. «تذلیلاً»

یعنی رام بودن. چیدن میوه‌های درختان بهشتی در نهایت رامی است. نهایت رامی چیست؟ یعنی چون اراده کنیم محقق شود. دیگر راحتی بیشتر از این نداریم. یک مثالی هم زدیم که بگویند: آقا یک تلویزیونی است که شما هر دکمه‌ای بزنید روی کانالی

می‌رود. یک کم زحمت دارد، باید بلند شوی و بنشین. یک وقت هم می‌گویند که کنترل دارد و از آن دور که نشستی می‌توانی کانال را عوض کنی. ولی این هم زحمت دارد. باید دکمه فشار دهی! یک وقت بگویند: یک تلویزیون درست کرده‌اند که نیت کنی برود شبکه دو، می‌رود شبکه دو! دیگر از این آسان‌تر می‌شود؟! فعلی که هیچ رنجی ندارد این است که به محض اراده محقق شود. در آیه «...»^۱ گفتیم: آنجا جاری کردن چشمه به اراده است. گفتیم سرنخ است و اختصاص به چشمه ندارد. اینجا

هم یکی دیگر را گفته است. «...»^۲؛ چیدن میوه‌ها هم همینطور است و آن هم رنج ندارد. بعضی از میوه‌هاست که چیدنشان بسیار دردسر دارد. شنیده‌ام که یکی از صاحبان درخت گردو می‌گفت: معلوم شده که درخت گردو یک اشعه دارد که آدم را بی‌حس می‌کند و تا حالا کمر چند نفر شکسته است. طرف را بی‌حس می‌کند، از بالا می‌افتد. چیدن آن هم مشکل است. میوه‌اش گران است ولی چیدنش هم مشکل است. دردسر دارد. اما در بهشت اینگونه نیست. در روایت است که وقتی بهشتیان اراده چیدن میوه‌های بهشتی می‌کنند، (چون می‌دانید آن عالم همه چیز شعور دارد و قرآن تأکید کرده است به شعور داشتن هیچ چیز بی‌شعور نیست، مثل دنیا نیست). میوه‌های بهشتی سر خم می‌کنند و از بهشتی التماس می‌کنند که ای ولی خدا! اول مرا تناول کن. این را من اول عرض کردم که برایتان سنگین نیاید در روایت هم می‌گوید درست هم هست، اگر فرصت بود برایتان عرض می‌کردم آن تصویری که قرآن ارائه می‌دهد تصویر عجیبی است.

جهنم شعور دارد، «^۳؛ هنگامی که این آتش آنان را از مکانی دور ببیند، صدای وحشتناک و خشم آلودش را که با نفس‌زدن شدید همراه است می‌شنوند. جهنم غیض و خشم دارد. «زَأْتَهُمْ» روایت و دیدن دارد.»^۴ روزی را که به جهنم می‌گوییم: «آیا پر شده‌ای؟» و او

می‌گوید: «آیا افزون بر این هم هست؟! حرف می‌زند، اینها نشان شعور است. بهشت هم همین طور است. روایت هم همین را می‌گوید. قرآن و روایات در این قصه به حدی متظافر هستند که جای تردید ندارد. اجزای بهشت شعور دارند. میوه‌هایش، تخت‌هایش، قصرها و نهرها شعور دارند.»^۵

در حیات است. حیات چیست؟ شعور. آیا شما حیات بدون شعور سراغ دارید؟ هر چیزی حیات دارد، شعور دارد. حیوان حیات دارد، شعور دارد؛ درخت حیات دارد، شعور هم دارد؛ سنگ حیات ندارد، شعور هم ندارد. حداقل شعور محسوس ندارد. سرای آخرت سرای حیوان است. نمی‌گوید سرای حیات است، می‌گوید سرای حیوان است؛ یعنی حیات شدید، پس شعور هم شعور شدید است؛ از مصادیق شعور شدید چیست؟ عشق. «...»^{*}

« اینجا خدا دارد صحنه پذیرایی را نشان می‌دهد. »^۵ «...»^۵. یک پذیرایی دو وجه دارد. بعضی

هستند که غذا خوب می‌پزند ولی سفره‌آرایی بلد نیستند یا ظرف خوبی ندارد. مثلاً بهترین چلو کباب را در پوست خربزه بریزد. بنده خدا حالش به هم می‌خورد! سفره‌آرایی بلد نیستند. بعضی‌ها هم بعکس، آفتابه، لگن هفت دست، شام و نهار هیچ چیز! سفره‌آرایی بلد هستند، بلد نیستند غذای خوب بپزند. به قول آقای قرائتی: برنج رشتی به او می‌دهید آش برایتان درست می‌کند. خدا می‌گوید: سفره‌آرایی در آن بهشت، در نهایت زیبایی است؛ غذایش هم در نهایت خوبی است. بعضی‌ها هم هیچ کدام را بلد نیستند، نه سفره‌آرایی، نه پختن غذای خوب بلدند. البته این هنر خانم‌هاست. البته این را هم به شما بگویم، خواهران بدانند یکی از راههای ایجاد فضای خوب در خانه، همین هنر است. این هنر خیلی مهم است و از لحاظ روانی خیلی تأثیر دارد. آراستن ظاهر خانه خیلی در روحیه و آرامش اعضا خانه تأثیر دارد. در ملتهب نشدن اعصاب، خیلی مؤثر است. گاهی ما خودمان نمی‌فهمیم. به

۱- انسان آیه ۶

۲- فرقان آیه ۱۲

۳- ق آیه ۳۰

۴- عنکبوت آیه ۶۴

۵- انسان آیه ۱۵

هم ریختگی و به هم پاشیدگی اعصاب انسان را به هم می‌ریزد. اینجا خداوند دارد اول آرایش بزم بهشتیان را نشان می‌دهد. مثلاً می‌گوید: ظرفهایشان چقدر قشنگ است! سفره‌شان چقدر قشنگ است! ظاهرش چقدر زیباست! پذیرایی‌کنندگان چقدر زیبايند! «غلمان»، غلامان بهشتی، بعد سر محتوا می‌آید و می‌گوید که محتوایش چه چیزهایی است. چه شربتهایی و چه غذاهایی است؛ یعنی آرایش سفره‌اش را تعریف می‌کند هم غذایش را تعریف می‌کند. حالا ببینید. »

می‌شود (دور گردانده می‌شود)، بر گرد ایشان. «آنیه»، جمع انا است و به معنای ظرف دردار، «من فضا»؛ از نقره. نگفت: «من الفضا»، فرمود «من فضا»؛ نقره‌اش چیست؟ خدا می‌داند. این نقره؟ این نقره دنیایی که چیزی نیست. این اصلاً در مقابل آن هیچ نیست. یک نقره‌ای که مشابه‌اش در دنیا نیست که بگوییم مثل این یا چیز دیگری. مشابه‌اش نیست. چه چیز را نشان بدهیم؟ آقا شما به یک نابینایی که کور مادرزاد است بگوید: سرخ چیست؟ سرخ مثل چیست؟ می‌گوید مثل گیلان؟ او که رنگ گیلان را تا حالا ندیده است. مثل خون؟ خون را هم ندیده است. بگوید مثل چشم آدم غضبناک؟ آن را هم ندیده است. نمی‌توانید شما به او بفهمانید. مجبورید بگویید که یک رنگی است و تو نمی‌فهمی. می‌گوید: «من فضا»؛ از نقره‌ای. ...»

آن هم یک ظرفی است که شیشه است. نقره یا شیشه؟ «قواریر» جمع قاروره است؛ قاروره یعنی شیشه، آبگینه. البته به شیشه، «زجاج» می‌گویند، ولی وقتی ظرفش کردند، قاروره می‌شود. یعنی شیشه معمولی را «زجاج» می‌گویند ولی وقتی تبدیل به جام بلورین شد به آن قاروره می‌گویند. می‌گوید: بر اینها گردانیده می‌شود. ظرفهایی از نقره و کوبها، جامهایی که شیشه هستند. بعد می‌فرماید: «...؛ این آبگینه‌های شیشه‌ای که از جنس نقره هستند. آیا شیشه از نقره می‌شود؟ اینجا مفسرین

به مشکل افتاده‌اند! این چه شیشه‌ای است که از نقره است؟ بعضی گفته‌اند که صفای نقره را دارد و تالو شیشه را. بعضی گفته‌اند نقره‌ای است که مثل شیشه آن طرفش پیدا است. مثال خیلی ضعیفی را برای اینکه قانع شویم، این شیشه‌های رفلکس را دیده‌اید رنگ نقره‌ای آن را، هم شیشه است هم نقره، یعنی شما که نگاه می‌کنید فکر می‌کنید که نقره است، از ویژگیهای نقره بهشتی این است که در ذاتش نور است؛ یعنی خودش نور دارد. محتاج نیست که به او نور بتابانند که او منعکس کند. فقیر نور نیست. اصلاً تمام اشیاء بهشتی درخشش دارد. اینقدر که مردم مخلص طلا هستند، به خاطر اینکه یک کم جلا دارد، یک کم صفا دارد، یک کم ثبات دارد. در بهشت همه چیز ثبات دارد. همه چیز نور دارد. اگر یک فلزی بیاورند و بگویند که این ثبات طلا را دارد، زیبایی رنگش را هم دارد و یک چیز اضافه هم دارد خودش نور می‌دهد. این چه قیمتی خواهد داشت؟ اصلاً طلا و نقره بهشتی را نمی‌شود با این دنیا مقایسه کرد. شعور، نور، ثبات و عشق دارد. نقره دنیا چیست؟! ارزش یک سنگریزه آن جهان از همه این دنیا بیشتر است. یک سنگریزه‌اش! اصلاً آن دنیا از جنس دیگری است. خدا با قدرت غالبش این را برای پاداش دادن ساخته و چون قدرت او بی نهایت است لذت آن و عظمت آن هم بی نهایت است. بعد می‌فرماید: «...»

نهایت اندازه‌گیری. یعنی چه؟ بعضی از مفسرین اینجا هم که رسیده‌اند قناعت کرده‌اند. به یک معنای خیلی دست پایین راضی شده‌اند و به همین رد شده‌اند و رفتند و این خیلی بد است و عرض کردم که در قرآن قناعت نداشته باشید، در آیات قرآن طمّاع باشید. طمع اینجا خیلی زیباست. گرفتاری ما این است که جایی که نباید طمع کنیم، طمع می‌کنیم؛ جایی که باید طمع کنیم، قناعت می‌کنیم؛ این بد است. طمع هم آدم می‌خواهد. ...»

طمع می‌خوانند. خوف و طمع بد نیست باید جایش را درست کرد. جایی که نباید ترسید نترسید جایی که باید ترسید ترسید. جای طمع، طمع کرد؛ جای قناعت، قناعت کرد. ما جاها را عوض کردیم! به علم و دانش که می‌رسیم قانعیم؛ به فهم قرآن که می‌رسیم، قانعیم؛ به دنیا که می‌رسیم، طمّاع می‌شویم! این بد است. این است که انسان را زمین می‌زند. بعضی‌ها اینگونه تعبیر کرده‌اند: «...»

۱- انسان آیه ۱۶

۲- همان

۳- سجده آیه ۱۶

چه لذتی با این حرف اثبات می‌شود؟ حالا زیاد بیاید! طوری که نمی‌شود! در بهشت آنقدر زیاد است، این هم زیاد بیاید! کم بیاید، دوباره برایت می‌ریزد! این چه حرفیست؟ این چه مزیتی دارد که خدا بیاید چند کلمه قرآن، کتاب هدایت بشر را با این حرفهای زیادی پر کند؟ این را نمی‌خواهد بگوید! اصلاً اینجا در مقام تعریف محتوا نیست، نمی‌خواهد بگوید در جام چه ریختند، می‌خواهد تعریف خود جام بکند. می‌خواهد بگوید که این جام چقدر قشنگ است، جنسش از شیشه است، شیشه‌اش از جنس نقره است، ...» « به همین برمی‌گردد. حالا من می‌خواهم که نکته‌اش را عرض کنم. ببینید زیبایی از کجا درست می‌شود؟

می‌توانید در یک جمله بگویید زیبایی چیست؟ تناسب، تناسب کی درست می‌شود؟ اندازه‌ها که درست شود، آیا غیر از این است؟ تمام شد. بگویند: یک نقش بسیار زیبا زده‌اند؛ یعنی دقیق آن نقاش هر رنگی را به اندازه در جای خودش گذاشته است. این گل‌فروشها هر چه دقیق‌تر و به تناسب و اندازه و به حساب‌تر شده بچیند کارشان قشنگ‌تر است. آن ساعت‌سازی که ساعت می‌سازد هر چه اندازه اجزای ساعت او دقیق باشد، کار ساعت دقیق‌تر است، جنسش هم گران‌تر است. آن نقاشی که نقاشی می‌کند، هر چه اندازه‌ها را دقیق‌تر رعایت کند، نقاشی واقعی‌تر و زیباتر است. تقدیراً چه چیز را می‌خواهد بگوید؟ تقدیر اندازه‌گیری است؛ تقدیراً یعنی اینکه این اندازه‌گیری است که بالاتر از آن وجود ندارد. یعنی وقتی تقدیر به نهایت رسید زیبایی هم به نهایت می‌رسد. شخصی صورتش خیلی زیباست، ولی چشمهایش خیلی کوچک است، خراب می‌کند؛ یا خیلی بزرگ و گشاد است. مثلاً شما فرض کنید دو چشم گاو در صورت او بگذارند، ببینید که چه چیز در می‌آید؟ اگر اندازه چشم، پهنای صورت، کشیدگی صورت، دماغ و دهان همه چیز روی تناسب باشد زیبا می‌شود. مگر یوسف چه بود که زیبا شد؟ همین بود. یعنی زیبایی در هر شئی‌ای این است که اندازه‌ها رعایت شود. اخلاق زیبا هم همین است. فلانی اخلاق خیلی خوبی دارد، می‌داند که کجا تند باشد یا چند لحظه تند باشد، کجا آرام باشد، کجا نرم باشد، کجا تغافل کند، کجا سخت بگیرد، کجا عفو کند، کجا انتقام بگیرد. می‌گویند: اخلاقش خوب است و آدم معتدلی است. می‌گویند: «اندازه نگه‌دار که اندازه نکوست». اصلاً اندازه نگه داشتن زیبایی ایجاد می‌کند. زیبایی چیزی جز این نیست. ...» « یعنی این جام اینقدر زیبا طراحی شده که زیباتر از این امکان

ندارد، در نوع خودش امکان ندارد. یعنی در اینجا از جامهای بهشتی و زیبایی آنها تعریف می‌کند، خیلی مؤثر است. من مثال پوست خربزه را زدم که بهترین غذا را در پوست خربزه به آدم بدهند، این بنده خدا حالش به هم می‌خورد. یکی از روحانیون نقل می‌کرد که فقیری به در خانه‌اش آمده بود گفته بود: غذایی بدهید گرسنه‌ام. او هم رفته بود یک غذای خوبی را برداشته بود ولی ظرف نداشت و حیفش هم آمده بود که یک ظرفی بدهد به این بنده خدا ببرد، یک ظرفی در حمام بوده که حنا در آن می‌ریختند، این را شسته و در این ظرف ریخته و به او داد. بنده خدا هم گرسنه بود و این ظرف را گرفته بود. به نیت پدرش هم داده بود. شب در عالم خواب، پدر را دید؛ گفت: کارهای خیری که برایت می‌کنیم به تو میرسد. گفت: آره امروز یک غذایی در تشت حمام به ما رسید، این طوری برای ما احترام می‌کنی؟ حرمت ما را این طوری نگه می‌داری؟ خدا هم می‌خواهد بگوید که بهشتی که ما درست کردیم، فقط محتوایش خیلی عالی نیست صورتش هم در نهایت زیبایی است؛ هم سفره آرایشی، هم جامها، هم ظرفهای آن، هم مناظر آن و هم محتوای آن!

و صلّى الله على سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین